

ظرفیت‌های نظری عرفان اسلامی در تمدن‌سازی

محمد محمودی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم mahmoodi.mod@gmail.com
 علیرضا کرمانی / دانشیار گروه عرفان اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی® Kermania59@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۳ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۶

چکیده

آثار مبانی نظری عرفانی، در سطوح گوناگون حیات انسان، حتی تا ساحت اجتماعی و تمدنی قابل امتداد است. یکی از ابعاد تمدن، مبانی نظری و فکری است که در جایگاه زیربنای تمدن قرار دارد. ارتباط مبانی نظری عرفانی با تمدن‌سازی نیز در همین نکته نهفته است. عرفان اسلامی در ضمن برخورداری از ظرفیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و هنری، دارای ظرفیت‌های نظری منحصر به فردی است که در سطح مبانی نظری تمدن می‌تواند ایفای نقش کند. پژوهش حاضر نقش آموزه‌های عرفانی را در بعد نظری تمدن بررسی کرده و با بررسی متون عرفان اسلامی و تحلیل محتوای گفته‌های عارفان، مبانی فکری آنان را در این بعد از تمدن استخراج نموده و مبانی نظری عرفان اسلامی را در باب فلسفه نظری تاریخ تمدن، جایگاه هستی‌شناختی وحدت و نقش تمدنی آن، نگرش سیستمی به تمدن، پیوند ظاهر و باطن در تمدن اسلامی، جایگاه انسان و مقصد و مقصود حقیقی او و اهمیت شهود در معرفت‌شناسی تبیین ساخته است.

کلیدواژه‌ها: تمدن نوین اسلامی، ظرفیت‌های عرفان اسلامی، تمدن‌سازی، عرفان و تمدن.

واژه «تمدن» از اصل عربی «مدینه» گرفته شده و در لغت، به معنای شهرنشین شدن، خوی شهری گزیدن و به اخلاق مردم شهر آشنا گردیدن و نیز زندگانی اجتماعی، همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش خود است (عمید، ۱۳۸۰، ص ۴۲۰). «تمدن» در اصطلاح، تعاریف گوناگونی دارد؛ از جمله اینکه: نظامی است اجتماعی که موجب تسریع دستاوردهای فرهنگی شده و به منظور بهره‌گیری از اندیشه‌ها، آداب، رسوم و هنر، دست به اقدام و خلاقیت می‌زند؛ نظامی است سیاسی که اخلاق و قانون، نگاه‌دارنده آن می‌باشند؛ و نظامی است اقتصادی که با تداوم تولید پایدار خواهد ماند.» (ویل دورانت، ۱۳۶۸، ص ۲۵۶).

همچنان که از تعاریف برمی‌آید، تمدن، که به نوعی انعکاس شکوفایی استعدادات آدمی است، به آثار ظاهری و نمودهای بیرونی محدود نمی‌شود، بلکه از لایه‌های زیرین نظری گرفته تا علوم انسانی و تجربی، و سطوح روبنایی‌تر، نظیر هنر، صنعت و فناوری را دربر می‌گیرد. تمایز تمدن‌ها گاه معلول اهمیتی است که برخی بخش‌ها بر برخی دیگر می‌یابند، و گاه به سبب تفاوت در درونی‌ترین ساحت؛ یعنی لایه‌ای مربوط به بنیان‌های فلسفی و باورهای دینی است. این لایه، که از آن به «جهان‌بینی» تعبیر می‌شود، سطوح بیرونی را تحت‌تأثیر کامل خود قرار داده، به آن سمت و سو می‌بخشد؛ زیرا دو لایه بیرونی مبتنی بر جهان‌بینی رشد می‌یابند. بنابراین، در الهی بودن یا نبودن تمدن‌ها، می‌توان گفت: دست‌کم دو سنخ تمدن وجود دارد: نخست تمدنی که جهان‌بینی‌اش را باورهای الهی و دینی شکل می‌دهد؛ دوم تمدنی که از جهان‌بینی سکولار پشتیبانی می‌کند. بدین‌رو، تمدن اسلامی مبتنی بر باورها و ارزش‌های اسلامی است و برخی از ارزش‌ها و باورهای اسلامی مربوط به ساحت عرفانی اسلام است. عرفان به سبب برخورداری از مبانی نظری مستحکم، می‌تواند شالوده جهان‌بینی تمدنی را پایه‌ریزی کند که از اساس با تمدن‌های مادی متفاوت است.

تحقیق پیش‌رو، در صدد است تا با بیان ظرفیت‌هایی که عرفان اسلامی در بعد نظری دارد، نقش پررنگ این علم را در تمدن‌سازی و در ساحت نظری آن نشان دهد. آموزه‌های نظری تمدن‌ساز عرفان اسلامی، که در این بعد بررسی می‌شود عبارت است از: وحدت وجود، چینی‌ش نظام اسمایی، باور به دو ساحت باطن، و ظاهر برای هستی در هستی‌شناسی عرفانی؛ و ولایت و خلافت الهی برای انسان کامل و نیز عبودیت انسان در بعد انسان‌شناختی؛ و در بعد معرفت‌شناسی نیز به شهود عرفانی توجه می‌شود. بر این اساس، پژوهش پیش‌رو ظرفیت‌های عرفان اسلامی را در سه حوزه «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» بررسی کرده است. در حوزه «هستی‌شناسی»، نگاه عرفان را به فلسفه نظری تاریخ تمدن و مبانی هستی‌شناختی عرفانی سیستمی بودن تمدن و پیوند باطن و ظاهر تبیین کرده است. در حوزه «انسان‌شناسی»، به جایگاه انسان و هدف نهایی زندگی او در تمدن اسلامی پرداخته است. در بعد «معرفت‌شناسی» جایگاه شهود را در کنار عقل، در برابر عقل خودبینیاد، بررسی کرده است. پیش از ورود به بحث، یادآوری چند نکته ضروری است:

نخست. عرفان اسلامی در تمدن‌سازی، از دو دسته ظرفیت برخوردار است: برخی از آنها ظرفیت‌هایی برای تأسیس

هر نوع تمدن اعم از اسلامی و غیر اسلامی هستند؛ مانند لزوم وحدت در تحقق تمدن که مبانی عرفان بر آن تأکید می‌کند. بهره‌گیری از این دسته از ظرفیت‌ها برای تأسیس تمدن اسلامی نیز همچون همه تمدن‌ها ضروری است. برخی دیگر، ظرفیت‌هایی خاص برای تأسیس و اعتلای تمدن اسلامی به شمار می‌روند و به تعبیر دیگر، از مؤلفه‌های اسلامی بودن تمدن هستند؛ همچون ظرفیت‌هایی که بحث «انسان کامل» و «عبودیت» انسان دربر دارد. نوآوری نوشتار حاضر در رابطه با دسته نخست، که در شکل‌گیری هر نوع تمدنی ضرورت دارد، از دو بعد است: بعد نخست نوع نگاه به مسائل عرفانی و استخراج این نتایج از آموزه‌های آن است. تحقیق پیش‌رو با طرح این مباحث و استخراج نتایج اجتماعی و تمدنی از آموزه‌های عرفان اسلامی نظیر مبحث «نظام اسمائی» و «وحدت وجود» سعی کرده است نشان دهد که آموزه‌های نظری عرفان تنها به سطح نظری خلاصه نمی‌شود و تا سطح مباحث اجتماعی و تمدنی امتداد دارد.

بعد دوم اینکه هر چند مشابه چنین ویژگی‌هایی در تمدن‌های دیگر نیز وجود دارد، اما عرفان اسلامی سطح کامل‌تر و بالاتر آن را نسبت به الگوهای مادی معرفی و پیشنهاد می‌کند؛ چنان که برای تحقق هر نوعی تمدنی عامل «وحدت» ضرورت دارد، اما وحدتی که عرفان مطرح می‌کند در سطحی بالاتر قرار دارد.

دوم، مقصود این نوشتار از «عرفان اسلامی»، علم عرفان اسلامی است که در بعد نظری، دربردارنده مباحثی همچون «نظام اسمائی»، «انسان کامل»، «وحدت وجود» و مانند آنهاست. باید توجه داشت که عارفان مباحثی مستقل در باب تمدن ارائه نکرده‌اند، اما مباحث آنان نقش تمدنی دارد؛ همچنان که فقها در باب تمدن بحث نکرده‌اند، اما این به معنای آن نیست که فقه نقش تمدنی ندارد. به هر روی، عرفان اسلام، به سبب برخورداری از این آموزه‌ها، واجد ظرفیت‌هایی در تمدن‌سازی است که به‌کارگیری آنها سبک زندگی، جامعه و تمدن اسلامی را رنگ و بوی خاص می‌بخشد، به گونه‌ای که با تمدن‌های دیگر متفاوت است.

سوم، ظرفیت‌هایی که در این نوشتار از آنها بحث می‌شود، از مباحث هستی‌شناختی عرفان اسلامی استخراج می‌شود؛ اما این به معنای بی‌ارتباطی این مباحث با نظامات ارزشی نیست؛ زیرا ثمره این مباحث در قالب توصیه‌ها و نظامات ارزشی در جهت هماهنگی با نظام تکوین ظهور می‌کند که این مهم در پژوهش‌های مستقل قابل ارائه است. برای نمونه، عرفان اسلامی با طرح بحث وجود دو ساحت ظاهر و باطن برای انسان و همراهی این دو، زمینه را برای سیاست‌گذاری فرهنگی در تمدن اسلامی، که همسو با چنین نگرشی است؛ فراهم می‌کند. به دیگر سخن، عرفان اسلامی با طرح این مبانی به عنوان ظرفیت‌هایی برای تمدن، بستر سیاست‌گذاری فرهنگی و وضع قوانینی را فراهم می‌کند که در آن، نه تنها ظاهر و باطن و ارتباط دوسویه آن به رسمیت شناخته می‌شود، بلکه بر آن تأکید می‌گردد.

چهارم، تمدنی که از مایه‌های عرفانی تغذیه می‌کند تمدنی متفاوت از تمدن اسلامی نیست؛ همچنان که عرفان متمایز از اسلام نبوده، بلکه بُعدی از آن است. از این‌رو، نقشی که عرفان در تمدن دارد به اسلام منسوب است.

شاخصه‌های تمدن اسلامی

همچنان که گذشت، تمدن دارای نظامات گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که ارکان آن به حساب

می‌آید. آنچه مایه تمایز تمدن اسلامی از دیگر تمدن‌هاست برخوردار بودن یا نبودن از این ارکان نیست؛ زیرا نظامات یاد شده از ارکان هر نوع تمدنی به شمار می‌رود، بلکه اسلامی بودن تمدن به سبب محتوای متفاوت آن است. به تعبیر دیگر، تمدن اسلامی دارای محتوایی است که به مثابه شاخصه‌های آن، سبب تمایز با تمدن‌های دیگر می‌شود. با توجه به منابع اسلامی، مهم‌ترین شاخصه‌های تمدن اسلامی عبارت است از: توحیدمحوری، توجه به باطن و غیب‌باوری، توجه به معنویت، معادباوری، عدالت‌محوری، وحدت‌گرایی، عقلانیت، باور به کرامت انسان در عین عبودیت در برابر خداوند، باور به ولایت و خلیفه‌اللهی انسان کامل، و جریان احکام اسلامی در سطوح فردی و اجتماعی. اسلامی بودن تمدن و برخورداری از شاخصه‌های یاد شده به سبب جریان اراده الهی و اولیای او و نیز توسعه بندگی، ایمان و تولی مؤمنان نسبت به خدا و ولی او و نیز ابتدای شئون تمدن بر معارف و علوم اسلامی است. در این میان، عرفان اسلامی، که بُعدی از اسلام است، در تحقق این شاخصه‌ها، سهم ویژه‌ای دارد.

باید توجه داشت که شدت نقش‌آفرینی شاخصه‌های مزبور در مصادیق گوناگون تمدن اسلامی، یکسان نیست. به همین سبب، صدق مفهوم «تمدن اسلامی» بر مصادیق گوناگون، تشکیکی و دارای شدت و ضعف است، به گونه‌ای که می‌توان طیفی از تمدن‌های اسلامی در نظر گرفت. مصداق تام «تمدن اسلامی» آن چیزی است که در حکومت مهدوی شکل خواهد گرفت. در آن تمدن، همه ظرفیت‌های اسلامی و عرفانی در ابعاد گوناگون، نقش خود را به طور کامل ایفا خواهد ساخت؛ اما مصادیق دیگر چنین کمالی را ندارند. مصداق دیگر تمدن نوین اسلامی است که انقلاب اسلامی تحت ولایت فقیه جامع‌الشرایط در پی تأسیس آن است. مصادیق دیگر، تمدن‌هایی است که در اعصار گذشته، به ویژه در دوره صفویه و بهتر از آن در دوره آل‌بویه، شکل گرفت. در این دو دوره هرچند نقش سیاسی و حاکمیتی اسلام و عرفان کمتر بود، اما این مانع از اسلامی دانستن آن نشده؛ زیرا سطحی از شاخصه‌های تمدن اسلامی در آن جریان داشته است. به بیان بهتر، اساس تمدن اسلامی در دوره رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین (ع) پایه‌گذاری شد و به تدریج، تحت تأثیر تعلیمات اسلامی و رهنمودهای معصومین (ع) اعتلا یافت و در سده‌های سوم و چهارم به اوج خود رسید. این تمدن پس از چندی بنا به عواملی رو به انحطاط نهاد. اما دوباره در عصر صفویه، جان تازه‌ای گرفت. دیری نپایید که تمدن اسلامی در این دوره نیز تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی، دچار رکود شد، تا اینکه پس از قرن‌ها و با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ع) انگیزه‌های تازه‌ای برای شکل‌گیری تمدن اسلامی در قالب تمدن نوین اسلامی شکل گرفته است. چه بسا تأسیس و اعتلای تمدن نوین اسلامی زمینه و مقدمه شکل‌گیری تمدن نهایی مهدوی باشد که نقطه اعتلای تمدن اسلامی است؛ تمدنی که در آن همه ظرفیت‌ها به طور کامل شکوفا می‌شود. با توجه به مطالب یاد شده، در هیچ‌یک از این مصادیق یا سطوح تمدن اسلامی، نقش عرفان دچار وقفه نمی‌شود؛ زیرا عرفان اسلامی دارای ظرفیت‌های متعدد بوده، تنها محدود به یک سطح از ظرفیت‌ها نیست. با این حال، هر قدر نقش شاخصه‌های یاد شده در تمدن اسلامی پررنگ‌تر باشد، آن تمدن کامل‌تر خواهد بود.

عرفان نظری و فلسفه نظری تاریخ تمدن

عرفان اسلامی علاوه بر ظرفیت‌هایی که برای اسلامی شدن تمدن دارد، ظرفیت‌هایی نیز برای حل مسائل نظری تمدن در سطح فلسفه نظری تاریخ دارد. فلسفه نظری تاریخ درصدد پاسخ به پرسش‌های اساسی درباره تاریخ و تمدن است؛ از جمله اینکه عامل شکل‌گیری تمدن‌ها چیست؟ مقصد تاریخ کجاست؟ منشأ ظهور و افول تمدن‌ها چیست؟ همچنان که پیش‌تر اشاره شد، عرفان در باب تمدن، مباحث مستقلی ارائه نکرده‌اند، اما مباحث نظری آنان دارای ابعادی است که با تحلیل آن، می‌توان دیدگاه آنان را در این باب به دست آورد و از گفته‌های آنان قوانین عام و جهان‌شمولی استخراج کرد که مبنای تأسیس هر نوع تمدنی، از جمله تمدن اسلامی است. از این‌رو، تلاش بحث حاضر این است که اثبات کند عرفان اسلامی ظرفیت‌هایی برای حل برخی از مهم‌ترین مسائل فلسفه نظری تاریخ، از جمله عامل شکل‌گیری تمدن و جایگاه وحدت و کثرت و نحوه ارتباط میان آنها دارد.

مبنای هستی‌شناختی «وحدت» به عنوان عامل شکل‌گیری تمدن

«وحدت» عامل شکل‌گیری تمدن‌هاست. این نکته‌ای است که اندیشمندان بر آن تأکید دارند. براساس مبانی مطرح در عرفان اسلامی، می‌توان گفت: تمدن‌ها محصول تجمیع اراده انسان‌ها در جهت هدف واحد و نتیجه وحدت و انسجام بین نیروهای آن است.

اما پرسشی که این بخش از نوشتار با بهره‌گیری از ظرفیت‌های عرفان اسلامی درصدد پاسخ به آن است، به چرایی ضرورت وحدت مربوط می‌شود؛ چرا تمدن‌ها همواره در سایه وحدت و یکپارچگی - و نه تفرقه و گسست - شکل می‌گیرند؟ چرا اگر میان نظامات تمدن و افراد جامعه پیوندها گسسته شود، و اگر به جای تأکید بر جنبه‌های مشترک و وحدت‌بخش، بر امور تفرقه‌انگیز و تضادها تأکید شود، تمدن رو به افول و فروپاشی می‌رود؟ اینها پرسش‌هایی از یک امر بدیهی به نظر می‌رسند، اما در عین حال، به عمیق‌ترین مباحث هستی‌شناختی مربوط می‌شوند. پاسخ پرسش‌های یاد شده در آموزه «وحدت وجود» عرفانی و آثار آن نهفته است. این آموزه به عمیق‌ترین مسئله عرفانی مربوط است و ظرفیت این را دارد که با کمک آن، حتی به حل برخی مسائل تمدنی و اجتماعی بپردازد و بتوان گفت: اصل ضرورت هماهنگی، اتحاد و انسجام نیروی‌های آدمی برای تحقق تمدن از نظر عرفانی، مبنای هستی‌شناختی دارد. بر اساس این آموزه، وجود، حقیقت واحدی است که دارای شئون گوناگونی است. کثرات جلوه‌های گوناگون یک حقیقت‌اند، و همه موجودند، اما به برکت آن حقیقت موجودند. از این‌رو، وحدت اصل است و کثرت فرع آن، وحدت حقیقی است و کثرت نمود آن. هم وحدت مورد تأکید است و هم کثرت؛ اما کثرت آنگاه در مسیر حقیقت قرار دارد که بر مدار وحدت بچرخد.

بنابر آنچه گفته شد، از منظر عرفانی، هستی در مدار وحدت قرار دارد، و هر قدر پیوندهای اجتماعی و تمدنی وثیق‌تر باشد همسویی با وحدت حاکم بر هستی بیشتر است. هرچند کثرات در جایگاه جلوه‌های الهی تحقق خارجی دارند، اما عوامل پیوند دهنده میان افراد و سازه‌های تمدن، هرچند اعتباری باشند، یکپارچگی خاصی را رقم می‌زنند

که آن را هم‌راستا با وحدت وجود قرار می‌دهند. تفرقه و تأکید بر تضادها و ایجاد گسست به سهم خود، موجب دور افتادن از این یکپارچگی حاکم بر هستی می‌شود. به بیان دیگر، سازه‌های تمدن دارای دو حیث وحدت و کثرت هستند؛ حیث وحدت به جنبه مشترک میان سازه‌ها اشاره دارد که آنها را با یکدیگر متحد می‌کند، حیث کثرت ناظر به جنبه‌ای است که آن را از دیگر سازه‌ها متمایز می‌سازد. با تأکید و اصالت دادن بر حیث «وحدت» و آنچه مشترک میان آنهاست، همسویی با وحدت هستی شکل می‌گیرد، و با تأکید بر حیث «کثرت» و آنچه سازه را متمایز می‌کند تفرقه و تضاد به بار می‌آید که خلاف جریان هستی است. از نظر عرفان، هستی به گونه‌ای است که حرکت‌های تفرقه‌انگیز و آنچه را رو به سوی کثرت دارد، پذیرا نیست. از این رو، هرچند به سبب تأکید بر کثرت دستاوردهایی حاصل شود، اما در نهایت، رو به اضمحلال خواهد رفت.

بنابر آنچه گفته شد، مبانی عرفانی برای این بحث تمدنی دو آورده دارد؛ زیرا عرفان برای وحدت مبنای هستی‌شناختی می‌بیند؛ به این بیان که عرفان از سطح مباحث جاری یک گام فراتر نهاده، ریشه مطلوبیت وحدت اعتباری را در چگونگی هستی جست‌وجو می‌کند که البته ثمره عملی آن ضرورت همسو شدن اراده‌ها در جهت ایجاد وحدت و در نتیجه، تأسیس تمدن است. علاوه بر این، سطح وحدتی که عرفان اسلامی به سبب برخورداری از ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌کند، فراتر از آن چیزی است که در تمدن‌های دیگر وجود دارد. وحدتی که عرفان از آن سخن می‌گوید صرفاً کنار هم قرار گرفتن انسان‌ها و تنظیم روابط آنها از طریق قوانین حقوقی یا در نهایت، اخلاقی نیست، بلکه وحدتی حقیقی است که از ساحت قلب‌های انسان‌ها نشئت می‌گیرد؛ به این معنا که در صورت تحقق ظرفیت‌های عرفانی در تمدن، از آن رو که انسان‌ها تحت ولایت انسان کامل قرار خواهند گرفت، در ساحت باطن و قلب‌ها یکپارچگی و وحدتی بی‌مانند شکل می‌گیرد. در الگوی عرفانی، عشق و محبت افراد به خدا و ولی او معطوف خواهد شد. در نتیجه، به چیزی که او راضی نیست آنها نیز راضی نخواهند بود و چیزی را که او دوست ندارد آنها نیز دوست نمی‌دارند.

جمع میان «وحدت» و «کثرت» در سازه‌های تمدن

در باب جایگاه وحدت و کثرت و ابتدای بحث فلسفه تاریخ نظری تمدن بر آن، سه فرض می‌توان در نظر گرفت: نخست اصالت کثرت و تأکید بر تضاد میان نظامات و سازه‌های تمدن و نادیده گرفتن جایگاه وحدت؛ دوم اصالت وحدت و به رسمیت نشناختن کثرت؛ و سوم جمع میان وحدت و کثرت.

از ظاهر گفته‌های برخی فلاسفه مانند هگل به سبب ترسیم نزاع دایم میان تز و آنتی‌تز، فرض نخست برداشت می‌شود (بهمن، ۱۳۹۲، ص ۴۵-۴۷). از نقطه نظر عرفانی، این دیدگاه نمی‌تواند کامل باشد؛ زیرا وحدت را نادیده می‌گیرد. در نگاه عرفانی، آنچه در بطن یک پدیده رشد می‌یابد، می‌تواند مولودی باشد که با والد خود در هماهنگی کامل قرار دارد، و نه تنها نزاعی بین آنها نیست، بلکه حیات هر یک بر دیگری وابسته است. اگر بین نظامات درون تمدن به عنوان تز و آنتی‌تز تضادی روی دهد، نه ضامن رشد و اعتلای تمدن، بلکه به گفته خود هگل، سبب فروپاشی آن و زمینه‌ساز تمدنی دیگر خواهد بود.

برداشت ابتدایی و خام از گفته‌های عارفان فرض دوم است، اما توجه عمیق به همه مبانی عرفانی و نظر دقیق به چهارچوب عرفان نظری فرض سوم؛ یعنی جمع میان وحدت و کثرت را تأیید می‌کند. آنان هم به وحدت و یکپارچگی هستی معتقدند و هم به کثرت؛ هم وحدت را به رسمیت می‌شناسند و هم کثرت و تضاد برآمده از آن را. در نگاه آنان، هرچند وحدت اصل و کثرت تابع آن است؛ اما کثرت نیز منشأ اثر بوده، در تحلیل‌ها جایگاه خاص خود را داراست. حال باید پرسید اساساً جایگاه تضاد برآمده از کثرت و منشأ تضاد میان پدیده‌ها و سازه‌های تمدن چیست؟ در ادامه، به پاسخ پرسش مزبور می‌پردازیم:

اسماء الهی؛ منشأ تضاد در سازه‌های تمدن

همچنان که اشاره شد، علاوه بر وحدت در نگاه عرفانی، کثرت نیز جایگاه خود را دارد و منشأ اثر است به همین سبب، تضاد برآمده از کثرت را نمی‌توان نادیده گرفت. از گفته‌های عارفان در باب کثرت و نقش تضاد، می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:

«لولا التضاد ما صحّ حدوث الحادثات» (صدرالمتألهین، ج ۷، ص ۷۱)؛ اگر تضاد نبود حدوث پدیده‌های جدید صحیح نبود.
 «لولا التضادّ ما صحّ دوام الفيض علی التجدد المستمر» (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۶۷). اگر تضاد نبود ادامه فیض بر پدید آمدن مداوم صحیح نبود.

اساساً وجود تضاد و نزاع بین پدیده‌های عالم، از جمله تمدن‌ها و نظامات درونی آنها به صورت واقعیتی انکار ناپذیر در فلسفه و عرفان اسلامی پذیرفته شده است؛ چنان که گویی بدون آن انسان از حرکت مؤثر باز می‌ایستد. تغییرپذیری ماده جهان و پدید آمدن تکامل، ناشی از تضاد است. اگر تضاد نمی‌بود هرگز تنوع و تکامل رخ نمی‌داد و عالم هر لحظه نقشی تازه بازی نمی‌کرد و نقوشی جدید بر صفحه گیتی آشکار نمی‌شد (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۶۴-۱۶۵).
 از این عبارات‌ها، چنین برمی‌آید که وجود نزاع و تضاد ریشه هستی‌شناختی دارد.

بنابر آنچه گفته شد، پاسخ پرسش درباره منشأ تضاد را باید در بحثی که عارفان در باب اسما داشته‌اند جست و جو کرد. در نگاه عارفان، ریشه تضاد میان پدیده‌ها، اسماء الهی هستند. در این نگاه، همه حقایق، از جمله تمدن‌ها، جلوه وجود مطلق الهی هستند و خداوند آنها را بر اساس اسماء خود پدید می‌آورد. طبق گفته صریح عرفا، نزاع و تضاد در عالم ناشی از نزاع میان اسماست که هر یک با تمام توان، طالب ظهورند (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵؛ آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۳۰). تضاد میان اسما آنچنان است که اگر به آن اصالت داده می‌شد عالم پدید نمی‌آمد:

اسماء مطلقاً با یکدیگر متقابلند و طبیعت یکی از دو متقابل با طبیعت دیگری ملایم نیست. پس چنانچه ملایمت طباع اسما اعتبار شود نباید عالم وجود یابد؛ زیرا هیچ اسمی خواهان اسم متقابلش نیست، و حال اینکه اگر اسماء متقابله تحقق نیابند ... امساک فیض لازم می‌آید (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۶۵).

انسان کامل؛ حاکم میان اسماء و مظاهر تمدنی آنها

چگونگی جمع میان وحدت و کثرت و تضاد برآمده از آن، موضوع دیگری است که با بهره جستن از ظرفیت‌های

عرفانی می‌توان به آن پاسخ گفت. آنچنان که گفته شد، تضاد و تنازع ریشه در اسماء الهی دارند و این حقیقتی غیر قابل انکار است؛ اما از نظر عرفان، این تا جایی است که اسم جامع الله ظهور نکرده باشد؛ زیرا برای رفع نزاع میان مظاهر، امر الهی، انسان کامل را، که مظهر اسم جامع است، به عنوان حکم قرار می‌دهد تا در میان اسما و مظاهر آنها اعتدال برقرار کند (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵؛ آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۳۰).

انسان کامل، که مظهر اسم «جامع» است، در نهایت اعتدال است، به گونه‌ای که هیچ اسمی در آن بر اسم دیگر غلبه ندارد. او در میان مظاهر اسما، اعتدال برقرار کرده، سهم هر یک را به او می‌بخشد. ظهور اسم «جامع» در قالب تمدن، تحت ولایت انسان کامل، کامل‌ترین تمدن را رقم خواهد زد و به تضادها، که در شکل تنازع، رقابت، تخصص و سرکوب بروز می‌کنند، پایان خواهد داد، به گونه‌ای که نیروها در یک جهت و برای یک هدف هم‌افزایی خواهند داشت. در حقیقت، با غلبه اسم «جامع» واحد غلبه اسما پایان می‌پذیرد و خداوند با وحدانیت ظهور می‌کند. از این رو، در این تمدن، تضادها در شکل سرکوب و تخصص بروز نمی‌کند، بلکه از باب «فَأَسْبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره: ۱۴۸) و «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۱۱۴)، تلاش‌ها به سوی کمالات و قرب الهی جهت‌گیری می‌شود. شدت کار و حرکت و جهاد اکبر در سیر و سلوک ایجاد شده، جهت‌گیری حرکت‌ها به سوی کمالات الهی با مسابقه مؤمنان در مراتب و درجات کمال است.

خلاصه مباحث یاد شده این است که از منظر عرفان اسلامی، «وحدت» و «کثرت» هر دو به رسمیت شناخته می‌شوند؛ اما وحدت اصل، و کثرت تابع آن است. از این رو، مادام که کثرت و تضادهای درونی تمدن با وحدت منافات نداشته، در راستای آن باشند، تمدن پابرجاست؛ اما زمانی که تضادها غلبه پیدا کرده، اصیل شوند، تمدن رو به سوی فروپاشی می‌رود. به همین سبب، تمدن‌های مادی، آنچنان که تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد، در نهایت فرو می‌پاشند. اما تمدن نهایی الهی، که با غلبه اسم «جامع» ظهور می‌کند، به سبب آنکه کثرت و تضادهای برآمده از آن بر محور وحدت و در جهت هدف واحد حرکت می‌کند، نه تنها از هم نمی‌پاشد، بلکه همواره روبه تکامل است. در پایان، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هر چند تمدن مانند همه پدیده‌ها انعکاس اخروی دارد و حتی ظهور تمدنی در آخرت محتمل است، اما مقصود از مطالب یاد شده اثبات چنین تمدنی در آخرت نیست؛ زیرا بررسی و اثبات تمدن آخرتی نیاز به تمهید مقدمات و طرح برخی مبانی دارد که پرداختن به آن نوشتار حاضر را از مقصود اصلی خود دور می‌کند، بلکه مقصود اثبات وجود ظرفیت‌هایی برای عرفان اسلامی به منظور تمدن‌سازی در همین دنیاست.

دولت اسما؛ منشأ ظهور و افول تمدن‌ها

چگونگی افول و انحطاط تمدن‌ها پرسش مهم دیگری است که در فلسفه نظری تاریخ مطرح است. در این باره، می‌توان از اسم‌شناسی عرفان اسلامی بهره جست و به حل مسائل آن پرداخت. از منظر عرفان، در هر دوره از حیات انسان، اسمی غلبه و حاکمیت می‌یابد و پس از پایان، دوره حاکمیت اسم دیگری فرا می‌رسد، تا در نهایت، دوره غلبه اسم «جامع» فرامی‌رسد. به بیان دیگر، اسماء الهی هر یک دوره‌ای دارند که در آن غلبه می‌یابند و پس از سپری شدن

دوره آن، سلطنت آن نیز پایان می‌پذیرد و دوره اسمی دیگر فرا می‌رسد، و این چرخه تا ظهور اسم «جامع» ادامه دارد. اسم «جامع» هرگز غروب و افول ندارد. بر اساس مبانی عرفانی، در خصوص تمدن‌ها نیز می‌توان چنین گفت که هر تمدنی مظهر اسمی از اسماء الهی است که با غلبه آن ظهور می‌کند، و پس از پایان پذیرفتن غلبه و سلطنت آن اسم، دوره آن تمدن نیز به پایان می‌رسد، تا دوران ظهور و غلبه اسم «الله» که انسان کامل است و هرگز غروب ندارد. باید توجه داشت که عرفان عمدتاً بحث دولت اسما را همراه با تطبیق بر بحث شرایع سامان داده‌اند؛ اما با تعمیم آن، می‌توان به حل مسائل مصادیق دیگر، نظیر تمدن نیز پرداخت. در نگاه آنان، همچنان که هر یک از اسماء الهی به حسب ظهور دولتی دارند، به گونه‌ای که در زمان دولت آن اسم، اسم مقابل مختفی می‌گردد، شرایع نیز، که هر یک، تحت اسمی از اسماء حق قرار دارند، چنین‌اند. با ظهور دولت هر اسمی، شریعتی که تحت آن اسم قرار دارد نیز ظاهر و با اختفای آن اسم، آن شریعت نیز منسوخ می‌شود (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵؛ آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۳۰؛ آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۷)، تا ظهور شریعت محمدی که تحت اسم «الله» قرار دارد. و از آن رو که دولت اسم «الله»، به سبب جامعیت و شمولش همیشگی است، شریعت محمدی، که مظهر آن است، نیز ازلی، ابدی و همیشگی است (موسوی خمینی، ۱۴۱۶، ص ۶۶). تا بدین جا، سخن از شرایع است؛ اما باید توجه داشت که اسم‌شناسی عرفانی مقوله‌ای هستی‌شناختی است و ظهور و افول شرایع تنها یک مصداق از بحث دولت اسماست. از این رو، بحث عمومیت داشته، بر مصادیق دیگری نظیر سیاست، جامعه، تمدن و مانند آنها نیز منطبق است. بنابراین، تمدن‌ها، که هر یک جلوه‌های از جلوه‌های اسماء الهی هستند، با غلبه اسمی که تحت آن قرار دارد، ظهور و با افول آن اسم، افول می‌کنند، و این چرخه تا دورانی که اسم جامع «الله» و انسان کامل ظهور کند، ادامه دارد. اسم «الله» و مظهر آن هرگز به افول نمی‌گراید. تمدنی هم که تحت آن قرار دارد نیز رو به افول نمی‌رود.

عرفان و نگرش سیستمی به تمدن

از ظرفیت‌های عرفان اسلامی در مباحث تمدنی، عمق‌بخشی به آن است. سیستمی بودن تمدن امری مسلم است؛ اما عرفان به این امر در سطح عمیق‌تر می‌نگرد. عرفان به سیستم تمدن، در سطح پدیده‌ای که میان سازه‌های آن صرفاً پیوند اعتباری برقرار است، نگاه نمی‌کند، بلکه آن را از زاویه هستی‌شناسی می‌بیند. به همین سبب، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند؛ از جمله اینکه ضرورت سیستمی بودن تمدن بر کدام پایه هستی‌شناختی استوار است؟ آیا پیوند میان سازه‌های تمدن محدود به ساحت مادی و قوانین اعتباری است، یا می‌توان لایه‌ای عمیق‌تر از پیوندها و در نتیجه، الگویی برتر از سیستم تمدن اسلامی ارائه داد؟

پیش از پرداختن به پرسش‌های فوق و بیان ظرفیت‌های عرفانی در رابطه با آن، شایسته است به نکاتی درباره «سیستم» و ویژگی‌های آن اشاره شود:

ویژگی‌های سیستم

«سیستم»، مجموعه‌ای است از اجزای تشکیل‌دهنده آن و روابط و آثار متقابل این اجزا با یکدیگر (دو روسنی و

بیشون، ۱۳۷۴، ص ۹). نظامات سازنده هر سیستم و همچنین عناصر سازنده هر نظام با یکدیگر رابطه دارند. علاوه بر اینها، سیستم‌های باز با محیط بیرون از خود نیز داد و ستد می‌کنند. تفکر سیستمی به دنبال یافتن وحدت، هم‌شکلی‌ها و همانندی‌های واقعی میان اجزا و دست‌یابی به عمق مفاهیم پدیده‌ها و قانون‌مندی‌هایی است که میان پدیده‌های هستی وجود دارد (واسطی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۹).

به طور کلی، از حیث کل‌گرایی یا جزء‌گرایی درباره جهان، دو گونه تفکر عمده وجود دارد: نخست. اتمیسم (Atomism)؛ عنصر‌گرایی (Elementalism) یا تجزیه‌گرایی (Fragmentalism)؛ دوم. ارگانیسیم (Organism)، کل‌گرایی (Holism) یا نگرش سیستمی (Systemic Approach). تفکر «اتمیسیم» تمام امور بی‌جان و جاندار را به مثابه دستگاهی ماشینی در نظر می‌گیرد و معتقد است: یک موجود هر قدر هم پیچیده باشد می‌توان آن را به اجزا و عناصری تقسیم نموده، به طور جداگانه مطالعه کرد، و از این رهگذر، به کل آن دستگاه پی برد (فرشاد، ۱۳۶۲، ص ۱۵).

«کل‌گرایی» بر این باور است که جهان و همه موجودات و پدیده‌های آن قانون‌مند است و جهان به صورت یک کل سازواره‌ای است که در آن نظام و سلسله مراتب حاکم است و هر جزء در این نظام، در رفتار کل نقش دارد (واسطی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۸).

مبانی تفکر سیستمی

الف. کلیت: اندیشه سیستمی کل پدیده را اساس قرار می‌دهد. در اینجا استدلال بر این است که شناخت یک سیستم کل از شناخت ماهیت و خواص عناصر میسر نمی‌گردد. در این مکتب، یک کل یا سیستم، خود واجد شخصیت و کارکردی است که در عناصر آن موجود نیست. مفهوم «سیستم» و تصور یک کل، با مفهوم ارتباط بین اجزای سیستم قرین است. ب. تمامیت: ارتباط‌های یک سیستم در قالب یک مفهوم کلی به نام «ساخت» و یا سازمان سیستم قابل بیان است. ج. هدف‌گرایی (فرشاد، ۱۳۶۲، ص ۴۰-۴۱).

سیستمی بودن خصیصه ذاتی تمدن است؛ زیرا میان عناصر یک تمدن، همواره پیوندی درهم تنیده وجود دارد. به تعبیر روشن‌تر، خرده‌نظام‌های تمدنی هویتی ارتباطی دارند که در ارتباط با دیگر نظام‌های اجتماعی، هویت می‌یابند (بابایی و همکاران، ۱۳۸۸، ص ۷۹).

وحدت وجود؛ مبنای سیستمی بودن تمدن

پس از روشن شدن ویژگی‌های سیستم، نوبت به شرح ظرفیت‌های عرفانی در این رابطه می‌رسد. همچنان که مطرح شد، چرایی سیستمی بودن تمدن یکی از پرسش‌های عمیق هستی‌شناختی است که پاسخ آن در عرفان و نگرش آن به هستی نهفته است. عرفان اسلامی بر اساس وحدت وجود و کثرت تجلی، بر این باور است که عالم همگی جلوه‌ها، ظهورات و شئون پروردگار است. شاید هیچ تحلیل دیگری تا بدین حد نتواند مبنایی برای یکپارچگی

و پیوند میان موجودات عالم از عالی ترین تا نازل ترین آن ارائه کند؛ زیرا در حقیقت، نگاه وحدت‌نگر عرفانی بین حقایق عالم ارتباط و مناسبت ذاتی می‌بیند. اندیشه‌ای که برای کثرت اصالت و رسمیت قایل است و حقایق عالم را متکثر، متباین، متفرق و تکه‌پاره می‌داند، با توصیه به وحدت و یکپارچگی و پیوند اعتباری میان پدیده‌ها و نظامات اجتماعی و تمدنی، عملی بدون پشتوانه هستی‌شناختی و به دور از مقتضای هستی مرتکب می‌شود، و جای این پرسش را باقی می‌گذارد که اگر عالم و پدیده‌های آن در اصل متکثر و متباین‌اند، چرا باید میان اجزایش پیوند نظام‌مند برقرار کرد؟ عرفان اسلامی با برخورداری از مبانی هستی‌شناختی و باور به وحدت وجود، در توصیه به چنین یکپارچگی و وحدتی مجاز بوده، عملی خارج از اصل مرتکب نمی‌شود. به تعبیر ساده‌تر، از نظر عرفان اسلامی، هستی یکپارچه است و قوانین و توصیه‌های وحدت‌بخش نیز از همین یکپارچگی پرده برمی‌دارند. تعبیر قونوی در رابطه با وحدت و وجود مناسبت در هستی، جالب توجه است:

و اما المناسبة بین الحق الواحد و ما سواه، فثبت من طرف السوی من حیث عدم مغایرة شئون الحق الحق... فهی من حیث کونها شئونه لا تغایر ذا الشان و لا یکون سواه، فإنه تعینات وحدته و تعددات ظهوراته (قونوی، ۱۳۷۵، ص ۲۴۶).
اما مناسبت بین حق تعالی و ماسوا به آسانی اثبات می‌شود؛ زیرا شئون حق با حق مغایرت ندارد... ماسوا از آن نظر که شأن حق است، با صاحب شأن مغایر نبوده و غیر آن نیست. پس آنها تعینات وحدت الهی و ظهورات متعدد اویند.

سیستم کلان عرفانی؛ الگوی برتر

هرچند سیستمی بودن خصیصه هر تمدنی است، عرفان اسلامی الگویی برتر از آن برای تمدن اسلامی معرفی می‌کند؛ الگویی که روابط سیستماتیک را تنها محدود به سطح مادی نمی‌داند. در این نگاه، سیستم منحصر به سطح مادی نیست، بلکه هستی به عنوان یک کل، به صورت شبکه‌ای به هم پیوسته، از مبدأ اعلاء آغاز می‌شود و تا نازل ترین مرتبه هستی، یعنی عالم ماده ادامه دارد. از این رو، در دیدگاه توحیدی عرفانی، هیچ حرکتی در هستی بدون تعامل با اجزای دیگر انجام نمی‌شود. هستی به صورت یک هرم، دارای مراتبی است. عوالم ماورایی سرچشمه موجودات مادی هستند و فعل و انفعالات موجودات در دنیا، تابعی از چیزی است که در عالم اسما و اعیان ثابت‌ه صورت می‌گیرد. تأثیر و تأثر بین پدیده‌های دنیا و عوالم بالا به صورت خطی و یک‌سویه نیست، بلکه به صورت دینامیکی است. عمل یا پدیده‌ای در جهان مادی متأثر از عالم ماورا پدید می‌آید، سپس همین عمل در عالم ماورا تأثیر کرده، اثر مادی دیگری ایجاد می‌کند، و همین چرخه استمرار می‌یابد. آیات قرآن نیز به روشنی بیانگر چنین تأثیر و تأثری است: «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ (محمد: ۷)؛ «فَادْكُرُونِي أَذْكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون»؛ (بقره: ۱۵۲)؛ «لَيْنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم: ۷). این ارتباط و تعامل به گونه‌ای است که حتی نیت‌ها، اندیشه‌ها و اراده‌ها نیز تأثیرات خود را در هستی دارند. در حقیقت، بخشی از شبکه هستی، اعمال، رفتارها، نیت‌ها، اراده‌ها و اندیشه‌هایی است که از انسان سر می‌زند. کل تعاملات مذکور، شبکه واحدی را شکل می‌دهد که به صورت سیستمی منسجم و یکپارچه برای تحقق هدفی در ارتباط‌اند.

این در حالی است که تمدن مادی غرب، به سبب غفلت هستی‌شناختی از عالم ماورا و ارتباط آن با دنیا و توقع بیش از حدی که از علم تجربی (Science) دارد، سیستمی فراهم آورده که بر اساس روابط ظاهری تنظیم شده و آشکارا ربط سیستمی انسان و همه آنچه را پدید می‌آورد با عالم‌های باطنی به فراموشی سپرده است. تمدن‌های مادی در پی ایجاد سیستم‌هایی هستند که روابط نظامات و عناصر جزئی‌تر آنها را صرفاً قوانین ظاهری و بایدها و نبایدهای حقوقی انتظام می‌بخشند، و این هرچند به سبب هماهنگی با نظام تکوین مطلوب است، اما فقط بخشی از ساختار کلان تکوینی حاکم بر هستی را منعکس می‌کند.

باید توجه داشت که این بحث بر این اساس سامان گرفته که تشریح و تکوین مکمل یکدیگرند. نظام‌های ارزشی، مثل نظام حقوقی و اخلاقی، بایدها و نبایدهایی را که در جهت تحقق وحدت اجتماعی وضع می‌کنند همسو با نظام تکوین قرار دارند. البته ممکن است در یک نظام ارزشی، در رابطه با این همسویی، خودآگاهی وجود نداشته باشد و حتی قانونگذار خود به این نقصان نداشته باشد که در جهت تکوین قانون وضع می‌کند. مبانی عرفان اسلامی بر این مسئله تظن ایجاد می‌کند که بایدها و نبایدها در سطوح گوناگون، از قوانین حقوقی گرفته تا بایدها و نبایدهای اخلاقی و عرفانی، هم‌راستا با نظام تکوین، یعنی وحدت وجود هستند.

عرفان و پیوند میان ظاهر و باطن در تمدن اسلامی

از ویژگی‌های تمدن اسلامی، که مزیتی برای آن به شمار می‌رود، اعتنا به باطن در عین توجه به ظاهر است. در نگاه عرفانی، جمع میان باطن و ظاهر در برابر هر یک از ظاهر و باطن - به تنهایی - اصالت دارد. اما باطن در مقایسه با ظاهر، اصل است و ظاهر فرع آن؛ باطن حقیقت است و ظاهر صورت آن؛ باطن چون روح است و ظاهر چون بدن (ابن ترکه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۲۵). از این رو، برجسته‌ترین ساحت از تمدن اسلامی، که در آن برای عرفان نقش پررنگی می‌توان در نظر گرفت، بعد باطنی تمدن اسلامی است.

اصالت قایل شدن برای هر یک از باطن یا ظاهر، در بسیاری از شئون زندگی آدمی، همچون آداب و رفتار زندگی، هنر، علم و مسائل تربیتی تأثیرات فراوانی دارد. تمدن غرب از آن رو که بر محور ظاهر‌گرایی شکل گرفته، کمیّت را جای کیفیت، و سرعت را جای طمأنینه نشانده است. رنه گنون (René Guénon) از پیش‌گامان سنت‌گرایی (traditionalism) و از منتقدان رویکرد مادی و کمیّ غرب در کتاب *سیطره کمیّت و علایم آخر زمان* درباره این رویکرد غرب می‌نویسد: در عالم ما، به دلیل اوضاع و احوال زندگانی، که این عالم تابع آن است، پایین‌ترین نقطه جنبه کمیّ به خود می‌گیرد و از هرگونه امتیاز کیفی عاری است، و همین‌که پا به این مرحله هستی متجلی می‌گذاریم محدودیت‌ها ظاهر می‌شوند، تا در قعر هستی و تا مرز کمیّت مادی، حذف هرگونه تعین کیفی به حد اعلای خود می‌رسد. در حقیقت، وی کمیّت را به پایین‌ترین سطح هستی متعلق می‌داند و عصر حاضر را، که دچار غلو در اهمیت نسبت به این ساحت می‌بیند، «عصر سیطره کمیّت» تعریف می‌کند (گنون، ۱۳۶۵، ص ۸۰ و ۸۰ و ۴). از آیات و روایات، چنین برمی‌آید که هرچند کمیّت در جایگاه خود اهمیت دارد، اما کیفیت اهمیت بیشتری دارد. برای نمونه، به آیات و روایات زیر می‌توان اشاره کرد:

«قَوْلٌ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» (مائده: ۱۰۰)، بگو ای محمد ﷺ هرگز پاک و ناپاک مساوی نیست، هر چند زیادی ناپاکان شما را به تعجب وا دارد.

«كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً يَأْذُنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۲۴۹)؛ چه بسیار شده که گروهی اندک به خواست خدا بر گروهی بسیار غلبه کرده‌اند و خدا پشتیبان صابران است.

این آیه بیانگر آن است که معیار سنجش بین دو طایفه، که رودرروی هم قرار دارند، تعداد نیست. لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلُمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۰)، علم به زیادی تعلم نیست؛ بلکه نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد هدایت کند، قرار می‌دهد.

غلبه اصالت ظاهر در تمدن غرب، کمیت‌گرایی، و اهمیت یافتن آمار علاوه بر اینکه در بطن خود، ماده‌گرایی و انکار باطن یا - دست کم - اصالت قایل نبودن به آن را به همراه دارد، پیامدهای سوء دیگری، همچون سلب آرامش و محوریت یافتن سرعت دارد. این نگاه به سبب آنکه باطن را به رسمیت نمی‌شناسد، راه آدمی را به سوی رشد و تکامل به بن‌بست می‌کشاند.

این در حالی است که در تمدن اسلامی، که از زلال عرفان نیز بهره می‌گیرد، اعمال به گونه‌ای تنظیم می‌گردد که به تقویت و تعالی باطن منتهی شود؛ زیرا غایت، تعالی باطن است. اعمال فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انسان معطوف به رشد باطن انسان بوده، ظاهر همچون طوقه بر گرد آن می‌گردد. از این رو، عمل یا برنامه‌ای که مایه تباهی باطن را فراهم کند، از نظر عرفان اسلامی، مردود تلقی می‌شود. عرفان اسلامی با نگاه عمیق به هستی و نیز برنامه پیشنهادی سلوکی، مسیر را برای حرکت به سوی اعماق هستی و رشد ابعاد باطنی هموار می‌کند. بنابراین آنچه گفته شد، تمدن اسلامی تمدنی مانده در سطح مادی نیست، بلکه برای همه چیز ریشه باطنی قایل است که در قوس نزول، از مبدأ عالی سرچشمه گرفته، تا پایین‌ترین سطح، یعنی مادیت تنزل یافته است. تمدنی که در آن چنین بینشی حاکم است، دنیا را محصور در مادیت و انسان را در حصار دنیا محبوس نمی‌داند، بلکه دنیای مادی را دروازه‌ای به سوی بیکران می‌داند که در قوس صعود با عمل به شریعت و طی طریقت برایش دست‌یافتنی می‌شود.

انسان عرفانی؛ تراز تمدن اسلامی

پس از عصر نوزایی، تمدن غرب در مبانی و درونی‌ترین لایه خود، بنا به عوامل گوناگون، دچار تحولات اساسی شد، به گونه‌ای که انسان غربی به تدریج، دین را از بسیاری عرصه‌های حیات خود طرد کرده و «اومانیزم» و «سکولاریسم» را بر پایه علم‌گرایی (Scientism) عقل‌گرایی (Rationalism)، و ماده‌گرایی (Materialism) در جای خالی دین نشانند. تمدن غرب بر سه پایه اساسی کاملاً مرتبط بنا شده است. سکولاریسم (secularism)، اومانیزم (Humanism)، و سوبجکتیویسم (Subjectivism). به جرئت می‌توان گفت: اهمیت محوری این سه، تا جایی است که غرب امروز بدون آن، نه وجود دارد و نه قابل فهم.

کِنِيتُ الْاَلْمِدُو دِرْبَارَةُ اِنْسَانِ مَحْوَرِي غَرْبِ چنين می‌نگارد:

بشرگرایی (انسان محوری) نه هیولای یک سر، بلکه مار نه سر ایدئولوژیکی است که آهسته آهسته در جهان متجدد

رخنه می‌کند و به دنبال کسانی می‌گردد که بتواند آنها را فروبلعد. بشرگرایی‌های افراد شاخصی چون برتراند راسل، جولیان هاکسلی و ژان پل سارتر، چهره‌های فلسفی متفاوتی ارائه می‌دهد که بعضی کریه‌تر از بعضی دیگر است. با وجود این، از بطن همه بشرگرایی‌های دنیامدار ... خصلت معینی را می‌توانیم بیرون بکشیم، و آن عبارت است از: تأکید بر اینکه طبیعت و غایت انسان را باید صرفاً بر حسب وجود زمینی‌اش تعریف و فهم کرد. در بشرگرایی، بشر موجودی خودمختار و خودبسنده تلقی می‌شود، و نیازی ندارد به تجلیل از چیزی فراتر از خود بپردازد (الدیمو، ۱۳۸۹، ص ۳۰۹).

این در حالی است که انسان در نگرش الهی، به گونه‌ای کاملاً متفاوت است. انسان در عرفان اسلامی، منبع کمال و انعکاس تام و تمام الوهیت و یک حقیقت آرمانی است که دربرگیرنده تمام استعدادها و کیهانی است. انسان الگوی عالم است. به همین سبب، «عالم صغیر» نام دارد؛ زیرا او انعکاس‌دهنده آن استعدادهای ازلی است که خود را به صورت هستی ظاهر می‌سازد (نصر، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸). تمدن مدرن همه ساحت‌های وجود انسان را به تصویر نمی‌کشد؛ اما تمدن اسلامی، که از مایه‌های عرفانی نیز تغذیه می‌شود، دارای رفعتی است که تمام مراتب الهی و کونی را از صقع ربوبی گرفته تا عوالم عقلی، مثالی و مادی در بر می‌گیرد؛ به این معنا که در صورت‌بندی تمدن اسلامی در ساحت دنیایی، وجود ساحت‌های غیر مادی را برای انسان و هستی و انعکاس آن سویی اعمال و دستاوردهای او را فراموش نمی‌کند.

جامعیت و اعتدال اسمایی نقطه آرمانی انسانی است که در تمدن اسلامی بالندگی پیدا می‌کند. این ویژگی به صورت استعداد در نوع آدمی نهفته است. از این رو، این نظرگاه افق‌های ترسیم شده عرفانی را برای همگان گشوده می‌بیند، و این نقطه امید را در نهاد آدمی روشن می‌سازد تا دست روی دست نگذاشته، قدم در مسیر کمال بردارد و پرده‌های حجاب را، که او مانع بسته می‌بیند، کنار بزند و مسیری را که ماده‌انگاری مسدود می‌پنداشت، مفتوح ببیند.

ویژگی‌های انسان مطلوب عرفانی ابعاد گوناگون تمدن اسلامی نظیر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مانند آنها را به گونه‌ای متمایز از تمدن‌های مادی رقم می‌زند؛ زیرا ویژگی‌های افراد یک جامعه تا عرصه‌های گوناگون اجتماعی و تمدنی امتداد می‌یابد و جامعه و تمدن بر اساس چنین ویژگی‌هایی بنا می‌شود. انسان تراز عرفانی نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، ویژگی‌های افراد جامعه‌ای که تربیت عرفانی یافته‌اند تمدنی متمایز از تمدن‌های مادی پدید می‌آورد. چنین انسانی، چه در زندگی فردی و چه در حیطه حیات اجتماعی، خودمحور نیست و به جرئت می‌توان گفت: فساد به بار نمی‌آورد و در سیاست، قبیله‌گرایی را رواج نخواهد داد، و با قدرتی که در اختیار دارد در پی زراندوزی نیست، و قدرت را برای هدایت و خدمت به خلق می‌خواهد، نه قدرت را برای قدرت. از این رو، در سیاست نیز با حاکمیت انسان کامل، استبداد، ظلم و اختناق برداشته می‌شود. در مقابل انسان کامل، فردی قرار دارد که جنبه‌های شهوانی و پی‌روی از هوای نفس در او کاملاً پیداست. بر این حکومت برآمده از چنین فردی دربردارنده همه مفاسد و رذایل خواهد بود.

هر تمدنی بر اساس آرمان‌های خود، انسان‌های آرمانی را معرفی می‌کند که نقطه اوج و قهرمان به شمار می‌روند. انسان آرمانی نقطه نهایی انسانیت و هدف نهایی جهت‌گیری برنامه‌ها و حرکت‌های آن جامعه است. این در حالی است که این انسان در بسیاری از تمدن‌ها، در حد اسطوره باقی مانده است عرفان اسلامی نمونه‌های تحقق یافته انسانیت در حد اعلا را به عنوان الگو و نقطه جهت‌گیری حرکت آدمی معرفی می‌کند. در حقیقت، در تمدن اسلامی «انسان کامل» یک

الگوی تمام عیار است و در سر سلسله قله انسانیت رسول الله ﷺ و علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارند. امام علی علیه السلام سر حلقه عرفان، قهرمان میدان معرفت و نقطه ایده آل انسانیت است. از این رو، بسیاری از تعبیر دینی آشکارا به این نکته در مورد حضرت امیر المومنین علیه السلام اشاره دارند و ایشان به عنوان معیار سنجش عمل یا معیار انسانیت شمرده می شوند؛ تعبیری نظیر «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ» که در زیارات آمده است (مجلسی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۵۹). اساساً الگوها معرف ارزش های یک فرهنگ هستند. در تمدن مادی، الگوها ممکن است ثروتمندان، قهرمانان ورزشی یا ستاره های سینمایی باشند که از اخلاق، معنویت و ارزش های انسانی همچون ایثار بهره ای نبرده اند و این نشان از انحطاطی دارد که آدمی را تا بدین حد از خواسته ها تنزل داده، و در برابر الگوهای دینی، به ویژه بعد عرفانی اش، مضحکه ای بیش نیست.

ظرفیت تمدن ساز شهود عرفانی

عرفان اسلامی برای رسیدن به معرفت، دو راه پیش روی می نهد: یکی معرفت نظری که با تعقل و استدلال نظری حاصل می شود، و دیگری معرفت شهودی که از راه کشف و تزکیه درون به دست می آید (امینی نژاد، و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۸۹-۱۰۰). البته باید تأکید کرد هر چند عقل و شهود دو راه رسیدن به معرفت هستند، اما این دو برای سنجش میزان درستی شان نیاز به معیار وحی دارند تا در مسیر درست هدایت شوند.

عارف با طریقتی که نظام کامل و حیاتی تربیت دینی آن را ترسیم می کند، به مقامات عالی واصل می گردد و به تدریج، چشم باطن بینش گشوده می شود، بینش او در باطن هستی رسوخ می کند و عقل در موطن دل او کارگر شده، حقایقی را دریافت می دارد. این علم با آموختن کسب نمی شود؛ زیرا اساساً علم گزاره ای نیست، بلکه علم حضوری است که از راه تزکیه و تطهیر باطن به دست می آید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹) «قیل: نور تفرقون به بین الشبهات و یقین تفرقون به المشکلات» (مکی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۱۶). گفته شده: فرقان نوری است که موجب تشخیص شبهات می شود، و یقینی است که در مسائل مشکل قدرت تمیز می بخشد.

اهل عرفان با برشمردن ویژگی های معرفت شهودی و نیز با ذکر محدودیت های معرفت نظری، برتری کشف و شهود را به اثبات می رسانند. این از آن روست که شناخت کشفی از لحاظ وسعت و عمق، برتری قاطع نسبت به عقل نظری و استدلال دارد. معرفت مسائلی از قبیل اسماء الهی؛ تجلیات و خطاب حق به زبان شرایع؛ کمال وجود و نقص آن؛ عالم مثال و کشف خیالی و عالم خیال متصل و منفصل؛ و معرفت تشبیهی صفات الهی تنها به طریق کشف باطنی و معرفت عرفانی قابل حصول است (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۲۳۲). علاوه بر این، معرفت شهودی عین تحقق است. در نتیجه، خود نوعی عمل جوانحی به شمار می آید. به تعبیر دیگر، در علم شهودی علم و عمل یکی است، و چنین نیست که مجموعه ای از گزاره های حصولی باشد تا در مرحله بعد، در انتظار عمل به آن باشیم. از این رو، علم شهودی قرین کمال حقیقی است.

بهره گیری تمدن اسلامی از کشف و شهود عرفانی از اعصار گذشته، قابل توجه بوده است؛ زیرا کشف عرفانی در اسلام، همواره در عمل نمود داشته است. در حقیقت، نوع عرفان و معنویت اسلامی هرگز با عمل صحیح و

صائب مخالف نبوده، اغلب با اشتیاق درونی شدید به عمل همراه بوده است. همین امر سبب شد تمدن اسلامی در اعصار گذشته در اوج قدرتش، یکی از نیرومندترین و فعال‌ترین تمدن‌ها در تاریخ بشر به‌شمار آید. در عین حالی که این تمدن نوعی حیات عرفانی به غایت نیرومند در دامن خود پرورش داد (نصر، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸).

تجربه تاریخی تمدن اسلامی نشان داده که عرفان زیباترین هنرمندپرور، بهترین معلم‌پرور، بزرگ‌ترین عالم‌پرور بوده و توانسته است انسان‌هایی در دامن خود پرورش دهد که در ایفای نقش سیاسی و اجتماعی، گوی سبقت از دیگران برابند. تاریخ اندیشه و مکاتب فلسفه اسلامی بیش از هر چیز دیگری تحت تأثیر عرفان قرار دارد. تأثیر آشکار عرفان در فلسفه اشراقی و حکمت متعالیه نیاز به توضیح ندارد. حتی *فارابی* و *ابن سینا* نیز، که نمایندگان اصلی فلسفه مشاء هستند، بی‌تأثیر از عرفان و تصوف نبودند. *ابن سینا حکمة‌المشرقیں* را، که رویکرد عرفانی داشت، نگاشت و معتقد بود: این حکمت از آن خواص است. هرچند از این حکمت چیزی در دست نیست، اما در نملط‌های نهم و دهم الاشارات، عرفان نظری و مقامات عارفان را به زیبایی کم نظیری شرح داده است. *فارابی* نیز گرایش‌های عرفانی خود را در کتاب تأثیر گذارش، *فصوص‌الحکم*، نمایانده است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

عرفان اسلامی واجد ظرفیت‌هایی است که در بنیادی‌ترین سطح تمدنی، یعنی مبانی فکری آن نقش دارد. در این نوشتار، ظرفیت‌های تمدن‌ساز عرفان در چند عنوان بررسی شد.

بحث «فلسفه نظری» تاریخ تمدن از بنیادی‌ترین مباحث تمدن‌شناختی است. با توجه به اسم‌شناسی مطرح در عرفان اسلامی، تمدن اسلامی تحت اراده ولی الهی، ذیل اسم «الله» قرار می‌گیرد که زوال‌ناپذیر بوده و همواره کامل‌شونده است. وحدت و یکپارچگی هستی، که در عرفان اسلامی مطرح است، مبانی فکری بسیاری از مباحث تمدنی است؛ از جمله ضرورت وحدت و همبستگی و هم‌افزایی نیروها برای تحقق و اعتلای تمدن اسلامی. این دیدگاه عارفان مبنای نگرش سیستمی به تمدن را نیز فراهم می‌آورد؛ زیرا تمدن یک سیستم است و برای تحقق سیستم نوعی وحدت و یکپارچگی ضروری است.

با توجه به اینکه در نگاه عرفانی، باطن اهمیت و اصالت دارد، در صورتی که این آموزه در تمدن اسلامی نقش شایسته خود را ایفا نماید، بستری فراهم می‌شود تا سطح انتظارات از اهداف صرفاً مادی به ابعاد باطنی ارتقا یابد و در تمدن اسلامی، علاوه بر توجه به نیازهای مادی، برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و هدف‌گذاری‌ها به تأمین نیازهای باطنی و معنوی نیز معطوف شود. در این نگاه، انسان صرفاً به ابعاد مادی محدود نمی‌شود، بلکه انسان چون جایگاه‌والایی در پیشگاه الهی دارد، اهداف بلندی در انتظار اوست. مبانی عرفانی صرفاً به ابعاد ظاهری و مادی توجه ندارد، بلکه در هدف‌گذاری خود در جایگاه یکی از ظرفیت‌های تمدن اسلامی به باطن نیز توجه ویژه دارد. از این‌رو، در خصوص انسان نیز بر خلاف تمدن مادی غرب، که صرفاً به ابعاد دنیایی او توجه می‌کند، عرفان اسلامی درصدد به تعادل رساندن اوست.

از جمله مباحث مطرح شده در این تحقیق، جایگاه «شهود» و اهمیت آن است. در نگاه عرفانی، برخلاف تمدن غرب، که به عقل خودبنیاد متکی است، دستاوردهای شهودی نیز عرصه گسترده‌ای را شامل می‌شود که در تمدن اسلامی به آن توجه می‌شود. به دیگر سخن، علاوه بر اعتبار و حجیت روش‌های گوناگون دستیابی به علم، عرفان اسلامی شهود عرفانی را نیز منبع معرفت و راهی برای دستیابی به بسیاری از معارف می‌داند. اهمیت کشف و شهود و دستاوردهای آن در این است که بخش قابل توجهی از آنچه امروز به عنوان ظرفیت‌های عرفان اسلامی مطرح است، در حقیقت، حاصل همین مکاشفات عرفانی است. در اعصار گذشته نیز تأثیرات چشم‌گیر عرفانی در سطوح گوناگون اجتماعی محصول مکاشفات عرفانی و مولود اشتیاق و اعتمادی بوده که افراد به علوم کشفی و باطنی داشته‌اند.

منابع

- ابن خلدون، ۱۳۷۵، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- موسوی خمینی، ۱۴۱۶، *شرح دعاء السحر*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۸۰، *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم*، تهران، بوستان کتاب.
- ابن عربی، محیی‌الدین؛ [بی‌تا]، *الفتوحات المکیه*، ج ۱-۴، بیروت، دارصادر.
- مکی، ابوطالب، ۱۴۱۷ق، *قوت القلوب فی معامله المحبوب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- آملی، سید حیدر، ۱۳۸۲، *أنوار الحقیقه و أطوار الطریقه و أسرار الشریعه*، مصحح سید محسن موسوی تبریزی، قم، نور علی نور.
- آملی، حسن‌زاده، ۱۳۷۸، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- امینی‌نژاد، علی، و همکاران، ۱۳۹۰، *مبانی و فلسفه عرفان نظری*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- بابایی و همکاران، ۱۳۸۸، *جستاری نظری در باب تمدن*، ج ۲، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بهمن، شعیب، ۱۳۹۲، *تمدن ایرانی اسلامی از اقول تا احیا*، تهران، تیسلا.
- حکیم، سعادت، ۱۴۲۴ق، *ایبداع الکتابه و کتابه الإبداع*، بیروت، دار البراق.
- خواجه عبدالله انصاری، ۱۴۱۷ق، *منازل السائرین*، تهران، دارالعلم.
- دو روسنی، ژوئل و بیشون جون، ۱۳۷۴، *روش تفکر سیستمی*، ترجمه امیرحسین جهانگل، ج ۲، تهران، پیشبرد.
- شیخ اشراق، ۱۳۷۵، *مجموعه رسائل*، مصححین هانری کرین، سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن ترکه، صائت‌الدین علی بن محمد، ۱۳۷۸، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار.
- شیرازی، صدرالمآلهین، [بی‌تا]، *الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۷، ناشر، دار احیاء التراث.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۶، *مجموعه آثار عطار نیشابوری*، ج ۳، تهران، سنائی.
- عمید، حسن، ۱۳۸۰، *فرهنگ فارسی عمید*، ج ۲۱، تهران.
- فرشاد، مهدی، ۱۳۶۲، *نگرش سیستمی*، تهران، امیرکبیر.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۷ق، *المحجّه البيضاء فی تهذیب الإحیاء*، ج ۱، ج ۴، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- _____، ۱۴۰۶ق، *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی.
- قونوی، صدرالدین، ۱۳۷۵، *النفحات الإلهیه*، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی.
- قیصری، داود بن محمود، ۱۳۸۶، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، ج ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کیت‌الدیلدو، ۱۳۸۹، *سنت‌گرایی: دین در پرتو فلسفه جاویدان*، ترجمه رضاکورنگ بهشتی، ج ۲، تهران، حکمت.
- گون، رنه، ۱۳۶۵، *سیطره کمیت و علائم آخالزمان*، ترجمه علی محمد کاردان، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۲۳ق، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *عدل الهی*، ج ۷، قم، صدرا.
- نصر، سید حسین، ۱۳۸۰، *معرفت و امر قدسی*، ترجمه فرزاد حاجی میرزائی، ج ۳، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- _____، ۱۳۸۳، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، سهروردی.
- واسطی، عبدالحمید، ۱۳۸۸، *نگرش سیستمی به دین*، ج ۲، مشهد، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.
- ویل‌دورانت، ۱۳۶۸، *درآمدی بر تاریخ تمدن*، مترجمان، احمد بطحائی و خشایار دیهیمی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- یزدان‌پناه، سید یدالله، ۱۳۸۹، *مبانی و اصول عرفان نظری*، ج ۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- محمودی، محمد، ۱۳۹۵، *در جست‌وجوی صراط مستقیم*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.